



همسایگی خوب و دلچسب است ولی بشرطها و شروطها

همه مصائب را بر سر مدیر ساختمان نریزید

■ ملیکا گل محمدی

در زمان‌های بسیار دور که نه گوشی موبایلی در دست اعضای خانواده بود، نه تلویزیونی در کار بود، نه سیستم خفن صوتی و نه پرده نمایش اختصاصی در اتاق هر نوجوانی پیدا می‌شد و حتی علاقه‌مندی به نواختن ادوات موسیقی فراگیر نبود، زمان‌های بیکاری بسیار سخت می‌گذشت!

نهایت لاکچریت داشتن یک رادیو یا نهایتاً ۱۰اموج بود که اوقات فراغت با آن سپری می‌شد و ولوم صدایش هم تا یک اتاق بغل تر نمی‌رفت. به دلیل کم و بعضاً سخت بودن راه‌های تعاملی، مردم بیشتر مایل بودند با همسایه‌ها، فامیل و دوستان نزدیک در ارتباط باشند. مهمانی رفتن و میزبانی کردن از تفریحات و علاقی و راه‌های گذران فراغت محسوب می‌شد و به همین تر تیب این افراد علاقه‌مندی و احساس صمیمیتی شکل می‌گرفت. در کنارش هم شناختشان نسبت به هم بیشتر می‌شد. مثلاً حاج بابای ما با همسایه دیوار به دیوارمان حاج نقی فراقت چند ساله داشت و اگر شب جمعه بوی دود قلیانی از حیاط خانه‌شان به خانه

از یورتمه رفتن مامان تاروشن شدن کامیون بابا!

عجیب است که امروز با اینکه صفری، کبری، شهلا، جمشید، فرشید و مهشید دیگر نیستند و تنها جایشان را به مانی مامان داده‌اند کنترل کردن مانی آنقدر سخت شده که دائماً همسایه در خانه‌ات را می‌زند و از صدای یورتمه رفتنی که شب‌ها در اتاق خوابی می‌پیچد شکایت دارد! آخر مانی مامان کلاس را پرگور می‌رود و باید روزی سه مرتبه تمرین کند!

فرهنگ‌ها متفاوت شده است. اگر حاج نقی یک جین دختر و پسر قد و نیم قد داشت حاج بابای ما هم داشت، بچه‌ها شیطنستان از یک جنس و رنگ بود، همه یک ساعت بازی و یک ساعت استراحت داشتند و به قولی ساعت زندگی همه با هم کوک بود. سال گذشته یک خانواده جدید به واحد طبقه بالای ما اسباب کشی کرد. پدر خانواده راننده ماشین‌های سنگین و گاهی در سفر بود، گردن‌دان تا آخرش را حدس زدیم. نیمه شب تازه به منزل می‌رسید و بچه‌های قد و نیم قدش از شوق طول و عرض خانه را به حالت دو طی می‌کردند، بعد تازه نوبت به صحبت‌ها و بلند بلند خندیدن‌های خانوادگی و تلویزیون دیدن‌های شبانه می‌رسید. بعد از همه اینها و شام خوردن‌ها، مادر خانواده به بالکن می‌آمد و اضافات و اشغال‌های سفره‌اش را می‌تکاند که از قضا همه‌اش در بالکن ما فرود می‌آمد. این ماجرا تا چهار، پنج صبح ادامه داشت بعد از آن تا چشممان به خواب گرم می‌شد صدای استارت زدن‌های بی‌وقفه کامیونی که روشن نمی‌شد خواب را از چشممان می‌ربود. در این وضعیت نه آقای همسایه مضرب‌بود نه بچه‌هایش که از دیدن پدر خوشحالی می‌کردند، مشکل انتخاب محل زندگی‌شان بود که اتفاقاً بعد از چند ماه با اعتراضات بی‌وقفه همسایه‌ها بالاخره متوجه شدند نوع زندگی و روحیاتشان با آپارتمان‌نشینی و زندگی در مجتمع‌های مسکونی بزرگ سازگار نیست، در نتیجه به جای دیگری نقل مکان کردند. این اتفاقی است که شاید بیشترمان تجربه‌اش کرده باشیم، اصرار بر چیزی که نیستیم یا اصرار بر قرار گرفتن در موقعیتی که هیچ چیز دربار‌اش نمی‌دانیم. در این موارد منطقی‌ترین کار در وهله اول این است که خودمان را در این شرایط قرار ندهیم و حداقل نسبت به ویژگی‌های فردی خود و خانوادگی‌مان آگاهی داشته باشیم. حال اگر به ناچار و نه از روی انتخاب فردی در چنین موقعیتی قرار گرفتیم درست‌ترین کار سعی در تطبیق دادن خودمان با محیط نو و یادگیری فرهنگ و نوع رفتار در آن شرایط است. زمانی که تنوع رفتاری و فرهنگی در بین همسایه‌ها بیشتر می‌شود به همان میزان هم انتظار می‌رود مراعاتشان نسبت به هم افزایش پیدا کند.

البته «هم فرهنگی بودن» لزوماً در همه موارد درست نیست، چه بسا همسایگانی هستند جیک در جیک و بسیار صمیمی که با یکدیگر یکسری موارد را رعایت نمی‌کنند، مثلاً با هم زباله‌هایشان را جای ۹ شب ۹صبح بیرون می‌گذارند یا با هم تصمیم می‌گیرند پول شارژ و تعمیرات موتورخانه را نبرند؛ البته که کار گروهی همیشه جوابگو است اما نه در این موارد!

مدیر بخت برگشته ساختمان از دست شما چه خاکی به سرش بریزد؟!

تا بوده همه برای یکی و یکی برای همه بوده ولی امروزه تنها شده است یکی برای همه! آن یکی هم کسی نیست جز مدیر بخت برگشته ساختمان که باید یک تنه تمام مشکلات ساختمان را سر و سامان دهد. هم در مقابل مشکلات سر خم کند و هم در مقابل همسایه‌ها تنها برای آسایش خود آنها بایستد!

گویی عادت‌مان شده است دستی را که از دلسوزی به ستم‌تان دراز می‌شود از سر لجبازی رد کنیم. در ست است که ما ایرانی‌ها همه مدیر خود هستیم ولی در بعضی مواقع به یک مدیر برای سازمان دادن کارها نیاز است. همسایه عزیز که پول سمپاشی را نمی‌دهی و خودت در هر زمان از سال به صورت خودسرانه منزلت را سمپاشی می‌کنی، همانقدر که در فکر این هستی پشه‌ها شب‌ها یا زمستان‌ها کجا می‌روند! به این هم فکر کن که سوسک‌هایی که از خانه‌ات می‌روند، بعدش در کجا منزل می‌کنند؟! قطعاً در خانه همسایه پایینی‌ات! یا به قولی برف خانه‌ات را پارو نکن بریز روی بام دیگری! به پشت سرت هم نگاهی بیندازی بد نیست.

بر خلاف تصور ما دیوار کشیدن‌های امروزه بین خانه‌ها مشکلات را ۱۰ برابر کرده است، پس تلاش برای حل معضلات یا به عبارتی رعایت فرهنگ همسایه‌داری یا آپارتمان‌نشینی هم باید ۱۰ برابر شود و این مهم نیازمند منطقت‌تر شدن و گارد و جبهه نگرفتن نسبت به سایرین است، چون هر روز در فرهنگ آپارتمان‌نشینی مورد تازمای اضافه می‌شود که با همدلی باید آن را بپذیریم یا رفع و رجوع کنیم.

از تصمیم برای اضافه کردن دوربین مخفی برای پارکینگ گرفته تا نصب همگانی پنجره‌های دوجداره یا تصمیم در باره نگهداری سگ و گربه در آپارتمان‌ها.

پذیرش و عدم پذیرش این موارد نیازمند گفت‌وگو بین اعضای ساختمان و منعطف بودن در قبال نظرات سایرین

و وفق دادن خود با شرایط جدید است.

برج نیمه تمام و تالار پذیرایی محله هم همسایه است

البته همسایگی تنها به واحد مسکونی بغل دستی یا طبقه بالا و پایین شما محدود نمی‌شود. برج نیمه کاره سر کوچه شما که دائماً با ماشین‌های سنگین برایش مصالح می‌آورند و راه عبور و مرور ماشین‌های کوچه را می‌بندد هم همسایه است، یا حتی تالار پذیرایی سر خیابان خانه‌تان که هفته‌ای سه بار میزبان برگزاری مراسم جشن و عروسی است و بدون توجه به اینکه این منطقه مسکونی هم هست تا نیمه شب سر و صدا راه می‌اندازد و یک پارکینگ هم برای ماشین‌های مراجعه‌کننده‌اش در نظر نگرفته آن هم همسایه است. شاید همین حالا دقیقاً زمانی است که باید از خودخواهی‌مان کم کنیم و به فکر بقیه هم باشیم. نمی‌ای بار همسایه‌داری به دوش مردم و نیمی به دوش شهرداری، است برای تفکیک کردن محل‌های تفریحی، تجاری، اداری، تأسیساتی از نزدیکی محل‌های مسکونی یا حداقل دامن زدن به گسترش آن! یا توجه به بافت قدیمی محله‌ها تغییر دادن یا تفکیک کردن این قسمت‌ها در برخی نواحی دشوار یا امکان‌ناپذیر است، ولی حداقل می‌توان بافت‌های



چه بسا همسایگانی هستند جیک در جیک و بسیار صمیمی که با یکدیگر یکسری موارد را رعایت نمی‌کنند، مثلاً با هم زباله‌هایشان را جای ۹ شب ۹صبح بیرون می‌گذارند یا با هم تصمیم می‌گیرند پول شارژ و تعمیرات موتورخانه را نبرند؛



سبک زندگی

سبک زندگی ۸۸۴۹۴۷۱



تا بوده همه برای یکی و یکی برای همه بوده ولی امروزه تنها شده است یکی برای همه! آن یکی هم کسی نیست جز مدیر بخت برگشته ساختمان که باید یک تنه تمام مشکلات ساختمان را سر و سامان دهد. هم در مقابل مشکلات سر خم کند و هم در مقابل همسایه‌ها تنها برای آسایش خود آنها بایستد! گویی عادت‌مان شده است دستی را که از سر دلسوزی به ستم‌تان دراز می‌شود از سر لجبازی رد کنیم

لگد می‌زنی و بلافاصله بعد از باز کردن در، یک حال اساسی هم به خودش می‌دهی که مرد حسابی این چه وضعی است درست کردی؟! گفتن این داستان‌ها برای اشاره به این نکته نبود که اگر مثلاً دی جی نقی ۱۰سال همسایه من بود و شناخت خوبی نسبت به آن داشتم دیگر شب جمعه با عضله همستیرینگ از آن پذیرایی نمی‌کردم! چرا اتفاقاً بعد از ۱۰سال اگر هنوز ملفت نبود نه تنها یک‌بار بلکه دوبار پذیرایی می‌کردم!

داستان‌ها را با بافتیم تا یادآوری کنیم زمان حاج نقی شیوه و آداب همسایه‌داری خیلی متفاوت بود. خانه‌ها قوطی کبریتی و دیوار‌ها کاغذی نبودند. اگر بویی از خانه همسایه‌ای می‌رسید نهایتاً خبر از جاق شدن قلیان داشت نه چیز دیگری، اگر هم عطر خوش غذا بود که قطع به یقین شب نشده همسایه در خانه‌ات را می‌کوبید و بشقابی پرویمان از شام شینسان مهمات می‌کرد. همه رعایت می‌کردند، رودری بایستی تنها با همسایه نبود و به خودشان هم احترام می‌گذاشتند و اما ادامه ما چرا!...

جدید غیراصولی به این مناطق اضافه نکرد.

همسایگی همیشه خوب است، ولی نیمه شب جوج نرزی!

بی‌تردید همسایگی همیشه خوب بوده است، اگر غیر از این بود! از همان بدو شکل‌گیری شهرها مردم خانه‌هایشان را در مجاورت هم نمی‌ساختند، پس نیاز به نزدیک بودن در کنار هم و در مواقع ضروری کمک کردن و حمایت کردن یکدیگر چشم پوشیدنی نبوده‌است. البته هنوز هم همینطور است. برای مثال هفته گذشته حوالی نیمه شب بود که دود غلیظی از واحد مسکونی طبقه پایین منزل ما از پنجره وارد اتاق شد، شدت دود آنقدر زیاد بود که همه نگران شدیم. برادرم پاره‌پاره به پله‌ها دوید و هر چه زنگ طبقه پایین مان را زد کسی پاسخی نداد. در نهایت به آتش نشانی زنگ زدیم، بعد از ۱۵دقیقه آقای همسایه سیخ به دست در را بر ابرام باز کرد و گفت بخشیدیدر بالکن دودم صدایتان را نشنیدم و معلوم شد آقای‌همهای شب‌هوس جوج‌سیخ کردن به سرش زده و در حال آتیش کردن متفل بوده‌است! این از مزایای همسایگی است که همسایه‌ها در حال نگران و به فکر شما هستند. شما هم چند مقدار به فکر باشید بد نیست. لافال نیمه شب جوج نرزی!

بعضی دیگر هم نگرانی‌شان از عرف معمول فراتر رفته است و حد را رد کرده‌اند به صورتی که نه تنها آمار رفت و آمدهایشان در روز را دارند بلکه اگر این آمار کم یا زیاد شود سریع واکنش نشان می‌دهند و پیگیری می‌شوند، البته بعضی دیگر هم هستند که کاملاً بیخاندن و آنقدر سرشان در لاکشان است که حتی نمی‌دانند در واحد مسکونی رویرویشان چند نفر ساکن هستند، اصلاً خانه رویرویشان خالی است یا کسی در آن زندگی می‌کند؟! یک همکار داشتیم که معتقد بود مسائل خصوصی هر خانواده‌ای به خودش مربوط است. یک بار آنقدر دعوا در خانه همسایه بغلی‌شان اوج گرفته بود که به ضرب محسوب می‌شود.

۳) یک عده هستند به نام اینکه یک شب است دیگر و هیچ شی مثل امشب نمی‌شود، در طبقه دوم مراسم عروسی دخترشان است، از طبقه اول کفش به صورت نامنظم وجود دارد و ساعت ۷ بعدازظهر خود را از دست بدهند، پايکوبی برپا می‌کنند تا نیمه‌های شب، آنقدر این کار را ادامه می‌دهند تا یک نفر پیدا شود با ۱۱۰ تماس بگیرد و دیگر همسایگان را نجات دهد.

زده بود؟! مسائل خصوصی هرکس قطعاً مربوط به خودش است اما تا زمانی که منجر به وارد شدن آسیب یا ضرر رساندن به آن شخص و همسایه‌ها نشود.

رعایت حد و حدود خوب است اما نه به میزانی که منجر به منفعل نودمان شود. این روزها حفظ اعتدال بیش از همیشه ضرورتی جدانشدنی در زندگی اجتماعی محسوب می‌شود و اگر به قدر لازم هوشیار نباشیم پشیمان می‌شویم.

بی‌مقدمه بی‌تعارف



اندر احوالات همسایه‌هایی که سایه هم نیستند

دیسکو، بال کباب و جمعه بازار در آپارتمان ۴۰ متری!

■ مجید محمد*

۴) بعضی‌ها فکر می‌کنند هنوز در دهه‌های ۳۰، ۴۰ و ۵۰ زندگی می‌کنند. از همین‌جا از شما سؤال می‌کنیم آیا راه‌پله جایی مناسب برای خشک کردن شوید و نعناس؟ آیا بالای پشت بام مجتمع که جزء مشاعات ساختمان محسوب می‌شود، جایی برای مشاعات حق همه همسایگان است، حتی گذاشتن جاکفشی در آن اشکال دارد، بعد شما با چه رویی به همسایگانت سلام می‌دهی بعد سپ‌زمینی، سیر و بازه‌ایت را کنار خانه آنها دیو می‌کنی؟

۵) عده‌ای هستند از خانه‌هایشان چندمنظوره استفاده می‌کنند؛ وقتی وارد آپارتمان می‌شوی مشاغل جالبی را می‌بینی، انگار وارد جمعه بازاری شده‌ای و اصلاً هم فکر نمی‌کنند تغییر پاشنه‌کش کفش پرس می‌کند و خدا نکند کسی از آنها انتقاد و اعتراضی کند، باز هم آن جمله معروف «چهار دیواری اختیاری است» را می‌شویم.

۶) کافی است برای آنکه خانه‌ای را انتخاب کنید به بالکن‌ها و تراس‌های آن خانه یا مجتمع دقت کنید. حتی با نگاه سطحی‌تان هم می‌توانید متوجه فرهنگ و تمدن آن آپارتمان یا مجتمع شوید. طبقه سوم فرش شستند، آن را در بالکن آویزان کردند و تا پایین آپارتمان چکه چکه آب بر خانه‌های همسایگان مانند باران بهار نهم می‌بارد. آن یکی بالکن خانه‌اش را مرکز دریافت تمام سیگنال‌های جهان کرده و تا دلت بخواهد بشقاب و در قابلمه است که در طبقه سوم به چشم می‌آید. دیگری نصف بالکنش را کولر اشغال کرده است و نصف دیگرش را هر چه وسایل اضافی دارد! جای‌رای ایستادن نیست، اما به زور با پوششی نامناسب، هر وقت که بیکار باشد سیگاری دود می‌کند و فیلتر آن را داخل حیاط مجتمع می‌اندازد.

۷) دوره زمانه‌ای شده‌است که دیگر همسایگی معنا ندارد. اصلاً فکر این را نمی‌کنند که در خانه‌اگر مراسم گرفته‌اند نباید همسایه‌ها دلگیر و خدای نکرده ناراضی باشند، یا اگر قصد گوش دادن موسیقی دارند چرا با صدای بلند؟ شاید همسایه شما از صدای آن راضی و خشنود نباشد... چرا با صدای بلند آن را به دیگران تحمیل کنیم؟ یا اگر شما بی خوابی به سرت زده است دلیل نمی‌شود که دیگران هم تا تو در این بیداری و خوابی که از سرت پریده است شریک باشند.

۸) شاید رعایت حال یکدیگر آنقدر سخت است که هیچ کس در یک آپارتمان از عهده‌اش بر نمی‌آید! بالای پشت بام بال کباب می‌زند، در میان راه‌پله‌ها بوی سیگار می‌آید، از خانه همسایه به شدت بوی غلیظ و تند اسفند می‌آید، آنقدر غلیظ است که آدم فکر می‌کند کل کشور او را چشم زده‌اند... ماشین حسین آقام که به روغن‌سوزی افتاده است و فکر این را نمی‌کنند کم کم دود ماشین در پارکینگ، همسایگان را خفه می‌کند. آسمان آبی وزمین پاک که جای خود دارد.

۹) همسایگی یعنی در سایه یکدیگر بودن و در آسایش یا یکدیگر زندگی کردن، اما به هر طریق شاهد آن هستیم که سبک غلط زندگی‌ها باعث می‌شود تا یک عده قربانی آن شوند و آسایش خود را از دست بدهند، کودک شما زیباست، می‌خندد، بامزه است و پايکوبی برپا می‌کنند تا نیمه‌های شب، این کار را ادامه می‌دهند تا یک نفر پیدا شود با ۱۱۰ تماس بگیرد و دیگر همسایگان را نراضی باشند. شما به حیوانی علاقه دارید اما خانه و آپارتمان جایی برای نگه داشتن حیوانات نیست.

۱۰) رعایت احترام و حقوق شهروندی از بایدهای یک اجتماع محسوب می‌شود. اگر آن را رعایت کنیم فضایی امن و ملول از آسایش فراهم کرده‌ایم.

■*مددکار اجتماعی و خانواده



یک عده هستند به نام! اینکه یک شب است دیگر و هیچ شبی مثل امشب نمی‌شود، در خانه‌شان، محسوب می‌شود، اما چه مراسمی!؟

میراسم می‌گیرند، اما چه مراسمی!؟